

## بسم الله الرحمن الرحيم

دلالتی برای ضرورت معاد وجود دارد که بیان می‌کند معاد قطعی است و شکی در آن نیست.

۱- حکمت الهی: بیان شد که خداوند به دلائل قطعی، فعل عبث و کار بیهوده انجام نمی‌دهد به این دلیل که هر علتی برای کار بیهوده فرض کنیم، آن علت به نقص برمی‌گردد و خداوند نقص ندارد. و چون نقصی در ذات اقدس الهی وجود ندارد، پس فعل عبث هم در او نیست و چون فعل عبث در او نیست او بالضرورة حکیم است و اگر خدا حکیم باشد باید قیامت هم باشد؛ چون اگر قیامتی نباشد، حکمت الهی انکار شده است.

۲- استدلال را ابتدا عقل می‌فهمد، عقل که فهمید، قلب هنوز نفهمیده است؛ مگر اینکه قلب یک استعداد فوق‌العاده‌ای داشته باشد که به محض اینکه عقل فهمید او هم بفهمد. مثلاً شما یک چوب خشک را بیاندازید در یک حوض آب و بعد فوراً آن را در بیاورید. ظاهر آن خیس می‌شود اما باطنش همچنان خشک است. اما همین چوب را اگر سه روز در آب نگه دارید، آرام آرام این رطوبت آب در اعماق چوب نفوذ می‌کند. انسان باید در استدلال، تدبّر کند و فکر بکند. این تفکر و تدبّر کم‌کم این استدلال را به قلب می‌رساند. کم‌کم دل هم یقین پیدا می‌کند.

۳- سومین دلیل، دلیل بر ضرورت معاد و حتمیت معاد در نظام هستی است. شما اجزا جهان را یکی یکی مورد بررسی قرار دهید؛ ببینید کدام قسمت و جزئی، در این جهان هستی بدون حساب است. از ریزترین اجزاء تا بزرگترین اجرام را که نگاه بکنید می‌بیند حساب در آن است. اگر یک ساعت را که منظم کار می‌کند، بگذارند اینجا و بگویند: شما بگویید دو ساعت و بیست دقیقه دیگر عقربه‌های کوچک و بزرگ این ساعت کجاست. شما فوراً تصویرش را می‌کشید و می‌گویید: دو ساعت و بیست دقیقه دیگر این شکلی است. بعد از دو ساعت و بیست دقیقه دیگر می‌بینید بله! درست است، همین شکلی است. می‌پرسند: شما علم غیب دارید. می‌گویید: نه چون این ساعت منظم کار می‌کند. ساعت منظم کار می‌کند، من فهمیدم که این ساعت، دو ساعت دیگر یا دو ساعت و بیست دقیقه دیگر عقربه کوچک اینجاست و عقربه بزرگی این جاست. این که کاری ندارد!

دانشمندان به خاطر نظم بسیار دقیق جهان می‌توانند بفهمند؛ بیست سال دیگر، سی سال دیگر، ماه چه زمانی می‌گیرد، خورشید چه زمانی می‌گیرد، شرایط فضایی چطوری است. این طوری نیست که کار خیلی سختی انجام دهند بلکه به خاطر این است که دنیا منظم است. بیاید در ذرات پایین‌تر، در عالم حیوانی، در سلولهای بدن انسان؛ ببینید چقدر منظم و عجیب است! یک سر سوزن بی‌حسابی نیست. در ذرات ریز و در الکترون‌ها نگاه کنید، همین الکترونی که بر مدار هسته می‌گردد و از شدت ریزی نه تنها ابزارهای حسّی قدرت دید آن را و تصویر کردنش را ندارند، بلکه حتی تخیل انسان نیز یارای تصویر آن را ندارد. اگر فرض کنید فاصله الکترون از هسته اتم یک میلیاردیم میلیمتر، دورتر شود؛ دانشمندان می‌گویند: این نیروی گریز از مرکز بر نیروی جاذبه غلبه می‌کند، از مدار خارج می‌شود و اگر یک میلیاردیم میلیمتر به هسته نزدیک شود، نیروی جاذبه بر نیروی گریز از مرکز غلبه می‌کند و جذب هسته می‌شود. درست در جای خودش است؛ یعنی حساب شده. مثل یک ساعت دقیق که این ساعت‌ساز آن قدر این چرخ دنده‌ها را روی حساب ساخته که مثلاً اگر یکی از این چرخ دنده‌ها را یک صدم یا یک هزارم میلیمتر اضافه می‌ساخت، ساعت جلو می‌شد، اگر کوچکتر می‌ساخت، ساعت عقب می‌شد. این قدر دقیق ساخته که این ساعت هر صد سالی، یک دقیقه و یا یک ثانیه عقب، جلو می‌شود؛ علتش نظم در ساختمان این ساعت است. اگر به یک فیزیکدان بگوییم: به نظر شما چیزی در این جهان بی‌حساب است؟ می‌گوید: نه! می‌گوییم: این خس بی‌مقدار که روی آب شناور است، این هم قانون و حساب دارد؟ می‌گوید: بله! چگالی و وزن حجمی آن، از آب کمتر است، روی آب می‌ایستد. آهن که بیشتر است؛ می‌رود زیر آب. حساب دارد. می‌گوییم: این غباری که در هوا معلق است، این هم روی حساب معلق است؟! می‌گوید: بله! این هم در فیزیک، قانون دارد. دلیل دارد که معلق است؛ اگر آن دلیل نبود، معلق نبود. می‌گوییم: شما به عنوان فیزیکدان هیچ چیزی بی‌حساب در جهان پیدا کرده‌ای؟ می‌گوید: هیچ

پدیده‌ای بی حساب نیست. تمام پدیده‌های عالم تحت ضابطه هستند. بگردید در تمام عالم یک ذره‌ای پیدا کنید که حساب نداشته باشد. آن وقت آدم این وسط بگوید: من یکی حساب ندارم. نه معادی، نه قیامتی است. شما از او می‌پذیرید؟! می‌گوییم: یعنی تو این میان بی حساب رها شده‌ای؟! همه چیز حساب دارد به جز تو!!! عقل و فطرت همین را می‌گویند، ادیان آسمانی بالاتفاق همین را می‌گویند، معاینه اجزاء نظام هستی همین را می‌گوید، کتب آسمانی همین را می‌گوید، عقلای عالم همین را می‌گویند. نظام هستی یک حساب دقیقی دارد که از این حساب دقیق می‌فهمیم حساب قیامت باید وجود داشته باشد، امکان هم ندارد که این حساب در کار نباشد.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»<sup>۱</sup>. قرآن می‌فرماید: آنها که کافر شدند، مساوی است که آنها را بترسانی یا نترسانی، ایمان نمی‌آورند. می‌خواهیم آن ابزارهایی که قبلاً برای تفسیر گفتیم، اینجا به کار بگیریم؛ اگر بگوییم آیه مطلق است؛ یعنی همه کفار، مطلقاً کفار این اخلاق را دارند؛ آنها را بترسانی یا نترسانی، ایمان نمی‌آورند. این اشکال پیدا می‌شود؛ پس آمدن پیغمبران و یا هدایت برای چه بوده است؟! معلوم می‌شود که این آیه مخصوص کفار خاصی است (کفار مکه). با توجه به اینکه این آیات زمانی نازل شد که هنوز جنگ بدر واقع نشده بود. یعنی در واقع خبری است به پیغمبر گرامی که تو چه بترسانی چه نترسانی این کافران را قرار نیست ایمان بیاورند. تجربه تاریخی هم این را نشان داد؛ این‌ها ایمان نیاوردند؛ تا آن وقتی که تیزی شمشیر پیامبر را روی گردنشان احساس کردند و یا کشته شدند. در روایتی آمده است که کفر اقسامی دارد؛ یا کفر انکار<sup>۲</sup> است، کفر انکار یا از روی جهل است و یا از روی علم. کفری که از روی جهل باشد مثل انکار مادی‌ها است؛ آنها که معتقد هستند، خدایی وجود ندارد. که آیاتی نیز به این مطلب اشاره دارد: آیه ۲۴ از سوره جاثیه و یکی مشابه همین آیه با یک کلمه کمتر در سوره مومنون آیه ۳۷. «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا...»<sup>۳</sup> گفتند: چیزی جز این دنیا نیست، «تَمُوتُ وَنَحْيَا» می‌میریم و زنده می‌شویم. «وَمَا يَهْدِيكُمْ إِلَّا الدُّهُرُ...»؛ روزگار ما را می‌میراند. آیه ۳۷ از سوره مومنون، تقریباً با همین محتوا با اندک تفاوتی، «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا تَمُوتُ وَنَحْيَا...»<sup>۴</sup> گفتند: جز این حیات دنیا، چیزی نیست؛ ما زندگی می‌کنیم و بعد می‌میریم قیامتی هم در کار نیست. این کفر انکار است. منتهی انکار از روی جهل و نادانی. یک انکار هم از روی علم است؛ خداوند می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...»<sup>۵</sup>؛ آیات خدا را در حالی که یقین داشتند انکار کردند «وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ»، این در مورد آل فرعون است. یعنی آل فرعون در حالی آیات خدا را انکار کردند، از روی استکبار و برتری جویی در زمین؛ با آنکه یقین داشتند انکار کردند. چون فکر می‌کردند؛ اگر آیین موسی را قبول کنند؛ موسی از آنها بالاتر می‌شود و آنها زیر دست موسی (ع) خواهند شد. چون نمی‌خواستند کسی بالاتر از آنها باشد؛ (تکبر داشتند)؛ گفتند این حرف‌هایی که می‌زنی دروغ است و تو هم ساحر هستی. در حالیکه یقین داشتند حرف‌های او راست است. «وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»؛ انکار کردند او را در حالیکه، نفسشان یقین داشت؛ به خاطر ظلم و برتری جویی. «وَكَمَا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»<sup>۶</sup> قصه از این قرار بود که هر وقت یهود اطراف مدینه با اوس و خزرج دعوایشان می‌شد؛ جنگی می‌کردند؛ باقی می‌آورند؛ به مشرکین می‌گفتند: ما به زودی یک پیغمبر موعودی داریم که قرار است بیاید؛ ما آمده‌ایم اینجا منتظر قدم مبارکش هستیم. (اصلاً فلسفه آمدن یهود مدینه به اطراف مدینه همین بوده است؛ این‌ها یک عده از یهود بودند که از اطراف

۱- بقره آیه ۶

۲- تفسیر المیزان، ج ۱، ذیل آیه ۶ سوره بقره (بحث روایتی)

۳- جاثیه آیه ۲۴

۴- مومنون آیه ۳۷

۵- نمل آیه ۱۴

۶- آیه ۸۹ سوره بقره

بیت المقدس هجرت کردند؛ آمدند؛ کنار مدینه مستقر شدند، که وقتی پیغمبر آمد دیگر زمان صرف نشود، فوراً به او ایمان بیاورند). وقتی آمد و فهمیدند این همان پیامبر است و تمام آثار که در کتبشان بود و قرآن هم گفته است، دیدند؛ در او وجود دارد و به تعبیر قرآن مانند فرزندان ایشان او را شناختند؛ چون پیامبر از نسل اسحاق نبود و آنها نژادپرست بودند انکارش کردند. در این امتحان به این سادگی باختند. قرآن می‌فرماید: هنگامی که آمد چیزی را که می‌شناختند آن را انکار کردند. بعد می‌فرماید: «...فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ لعنت خدا بر کافران باد. این هم کفر انکار از روی علم است؛ سومین نوع کفر، کفر نعمت است. کفر نعمت این است که انسان نعمت خدا را ناسپاسی کند و در جهت گناه مصرف کند. قرآن در سوره ابراهیم می‌فرماید: «...لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ اگر شکر بگذارید! بیشتر به شما می‌دهم. اگر کفران نعمت کنید! عذاب من شدید است. این کفر، کفر نعمت است. کفر ایمان نیست. چون در مقابل شکر قرار گرفته است. پس آن مصدرش می‌شود کفر و این می‌شود کفران، کفران نعمت. ضد آن ایمان است و ضد این شکر. این کفر نعمت است. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»<sup>۳</sup>، این هم کفر نعمت است. در سوره لقمان می‌فرماید: «...وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»<sup>۴</sup>؛ هر کس شکر خدا به جا بیاورد برای خودش است؛ به نفع خودش است و هر کس کفر بورزد خدا بی‌نیاز است. (چون این کفر در مقابل شکر قرار گرفته است) مراد کفر نعمت است. شما باید دقت کنید کلمه کفر در همه جای قرآن به معنای کفر ایمانی نیست. می‌توانید از قرائن بفهمید. باز در سوره نمل می‌فرماید: «...وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»<sup>۵</sup>؛ هر کس شکر به جا بیاورد برای خودش است؛ هر کس هم کفر بورزد پروردگار من بی‌نیاز است و بزرگوار. اینجا کفر، کفر نعمت است؛ به دلیل اینکه در کنار قرینه شکر قرار گرفته است.

**کفر ترک اوامر الهی:** خداوند بعضی جاها رها کردن دستورات الهی و پا گذاشتن روی فرامین الهی را به عنوان کفر قلمداد کرده است. آنچه در روایت آمده است این آیه است؛ در سوره بقره می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ»<sup>۶</sup> قرآن در اینجا زیر پا گذاشتن احکام تورات را کفر معنا کرده است. مفاد آیات این است که ما از شما پیمان گرفتیم؛ خون هم را به ناحق نریزید! همدیگر را آواره نکنید! شما این پیمان را امضاء کردید؛ شهادت هم دادید. بعد همه این‌ها را زیر پا گذاشتید. نه تنها همدیگر را اسیر می‌کردید و آواره می‌کردید؛ بلکه حتی در مقابل اسیران، فدیة می‌گرفتید (فدیة گرفتنش هم حرام بود). «...وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ...»<sup>۷</sup>؛ اخراج این‌ها هم بر شما حرام بود؛ می‌دانستید حرام است؛ پیمان سپرده بودید؛ دستور خدا بود؛ دستور کتاب آسمانیان بود. بعد می‌فرماید: «...أَفْتَوَمِنُونَ بَعْضُ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ...»<sup>۸</sup>؛ آیا به بعضی از کتاب خدا ایمان می‌آورید و به بعضی دیگر کافر می‌شوید؟! این کفر، کفر ترک اوامر الهی است یا می‌توانیم بگوییم کفر عملی است.

همین یهود می‌گفتند: ما این‌ها را قبول داریم؛ مثل کسانی که می‌گویند، ما نماز را قبول داریم ولی نماز نمی‌خوانند. می‌گوییم: آقا! شما مسلمان هستید. می‌گوید: بله! مسلمان هستیم. می‌دانید در قرآن آیه حجاب است. می‌گوید: بله! اما حجاب خوبی ندارد. این کفر است. باز در سوره بقره آیه ۱۰۲، (جریان ساحرانی است که در شهر بابل، بین‌النهرین (عراق امروز) بعد از حکومت سلیمان به مردم سحر یاد می‌دادند؛ اسمشان هم هاروت و ماروت بود؛ بعضی‌ها گفتند، دو تا فرشته

۱- همان

۲- ابراهیم آیه ۷

۳- ابراهیم آیه ۲۸

۴- لقمان آیه ۱۲

۵- نمل آیه ۴۰

۶- بقره آیه ۸۴

۷- بقره آیه ۸۵

۸- همان

بودند). قرآن می‌فرماید: «...وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُر...»؛<sup>۱</sup> به هر کسی سحر یاد می‌دادند می‌گفتند: ما وسیله آزمایش شما هستیم، کفر نوزید! کافر نشوید. کافر شدن یعنی اینکه مبادا شما سحر را در راهی به کار ببرید که دستورات الهی را زیر پا بگذارید. این هم کفر ترک اوامر الهی است. (یا فعل نواهی الهی. انجام دادن چیزی که خدا نهی کرده است).

باز در سوره مائده می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ...»<sup>۲</sup>؛ می‌گوید: یهود و نصاری را دوست نگیرید بعد می‌فرماید: هر کس از شما آنها را دوست بگیرد جزء یهود و نصاری است. خدا برای این‌ها کفر را منظور کرده است. اما این کفر، کفر ترک اوامر الهی است. اوامر الهی همان تولی و تبری است. تولی یعنی دوست داشتن دوستان خدا و تبری یعنی بیزارى از دشمنان خدا. می‌فرماید: شما این‌ها را دوست نگیرید؛ هر کس دوست بگیرد جزء آنها است. (کافر است) باز در مورد مراجعه به طاغوت، قرآن نهی می‌کند. می‌فرماید: شما در اختلافاتتان به طاغوت مراجعه نکنید. «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...»<sup>۳</sup>؛ به خدای تو سوگند! اگر این‌ها در مشاجرات و مناظراتشان تو را حکم نکنند ایمان به خدا ندارند. این هم می‌شود در واقع کفر ترک اوامر الهی.

یا در سوره آل عمران می‌فرماید که: «...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...»<sup>۴</sup>؛ حق خدا بر مردم توانمند انجام دادن حج است، «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»<sup>۵</sup>؛ هر کس کافر شود خدا از مردم بی‌نیاز است، طبق همین آیه. امام صادق (ع) فرمود: هر کس حج را عمداً به جا نیاورد، کافر است. قرآن نسبت کفر به او داده است. این کفر هم از آن سنخ است.

کفر پنجم کفر برائت. به تعبیر شهید مطهری (ره) کفر مقدس است. یک کفر داریم که خوب است؛ چهار قسمش بد است یک قسمش خوب است. که خدا کند ماها در این قسمت کافر باشیم. اینجا به معنی تمرد کردن، که به کفر تعبیر شده است. کفر به طاغوت، کفر برائت است. امام استشهد فرمودند به آیه چهارم سوره متحنه که حضرت ابراهیم (ع) به قومش می‌فرماید: «...كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ حُدَّه...»<sup>۶</sup>؛ ما به شما کافریم، بین ما و شما دشمنی است تا زمانی که به خدای واحد ایمان بیاورید (و شرک به خدا نوزید). رسماً اعلان دشمنی کرده است و جالب است که در همین آیه و آیه قبلش خدا حضرت ابراهیم (ع) را به عنوان اسوه برای مؤمنین یاد می‌کند. در قرآن ابراهیم را دو بار به عنوان اسوه یاد کرده است. در سوره ممتحنه دو بار فرموده است که ابراهیم اسوه است. بسیاری از مومنان در این قسمت پایشان می‌لنگد. «...فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ...»<sup>۷</sup>؛ هر کس به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، به ریسمان محکم الهی چنگ زده است. جالب است که کفر به طاغوت و کفر برائت بر ایمان مقدم است. یعنی اگر انسانی موضعش را در مقابل دشمنان الهی اعلان نکند، نمی‌تواند بگوید من ایمان دارم. شما زیارت عاشورا را هم که می‌خوانید اول لعن می‌کنید بعد سلام می‌دهید. اول اعلان می‌کنید که یا امام حسین! که ما حسابمان در مقابل دشمنان روشن است. خدا هم دشمنانش را لعن کرده است «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ

۱- بقره آیه ۱۰۲

۲- مائده آیه ۵۱

۳- نساء آیه ۶۵

۴- آل عمران آیه ۹۷

۵- همان

۶- ممتحنه آیه ۴

۷- بقره آیه ۲۵۶

الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا<sup>۱</sup>؛ خدا کافران را لعنت کرده و آتش سوزان دوزخ را برایشان آماده کرده که در آن جاودانه خواهند بود. یا در مورد یهودانی که دروغ به خدا نسبت می‌دادند، قرآن می‌فرماید: «...عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»<sup>۲</sup>؛ لعنت خدا و فرشتگان و همه انسان‌ها بر آنها باد! کسانی که هیچ حد و مرزی در جامعه انسانی نمی‌شناسند. دوست دارند آزاد باشند که هر کار می‌خواهند ولو به هر قیمتی که تمام می‌شود انجام دهند. حاضر هستند به خاطر اینکه منافع شخصیشان تامین شود، حتی دنیا را به بدبختی و فلاکت بکشانند. گاهی اگر دستشان برسد با یک امضایی یک ملت را بدبخت می‌کنند. خوب! این‌ها دیگر چه ارزشی جز این که لعن شوند دارند؟! من گاهی وقت‌ها می‌بینم که بعضی‌ها زورشان می‌آید، می‌گویند: چرا این قدر در زیارت عاشورا لعن کرده است. خوب! شما بروید بخوانید، گوشه‌ای از رذالت‌های این مردم پلید را، ببینید واقعاً چیزی غیر از این می‌توان به آنها گفت. این هم کفر برائت. یک آیه دیگری هم از امام به آن استشهد شده است. «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ...»<sup>۳</sup>؛ شیطان گفت: زمانی که حکم خدا، در روز قیامت پایان یافت؛ جهنمیان و بهشتیان معلوم شده‌اند، شیطان می‌گوید: «...إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ...»<sup>۴</sup>؛ خدا به شما وعده بهشت داد، وعده حق داد؛ من هم وعده‌های دروغ دادم و خلافش عمل کردم. «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ...»<sup>۵</sup>؛ من سیطره بر شما نداشتم، من شما را دعوت کردم؛ شما جوابم دادید. البته این آیه منافات ندارد با آیه‌ای که قرآن می‌فرماید: «اسْتَخْوَدَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ...»<sup>۶</sup>؛ شیطان بر تمام تار و پود وجودشان سیطره پیدا کرد. چون این سیطره موقعی ایجاد می‌شود که گوش به حرفش دهند، ابتدا سیطره بر هیچ کس ندارد. قبل از اینکه شیطان دعوت کند و فرد اجابتش کند. آنجا می‌گوید: «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» اما بعد از دعوت هر بار گوش به حرفش دهد یک پایه از پایه‌های حکومتش و سیطره‌اش مستحکم می‌شود، تا جایی که تمام وجود انسان را تسخیر می‌کند و سر تا پا شیطان می‌شود. آن وقت می‌فرماید: «اسْتَخْوَدَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ...»؛ شیطان بر تمام وجودشان سیطره پیدا کرد. در سوره نحل می‌فرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ...»<sup>۷</sup>؛ سیطره شیطان بر کسانی است که دنبالش بروند؛ گوش به حرفش بدهند. یعنی با هر بار اطاعت، شیطان سیطره پیدا می‌کند. این نیست که بگوییم، حالا اگر گوش به حرف شیطان بدهیم، خوب یک گناهی می‌کنیم. نه! این اثر کوچکش است. اثر بزرگش این است که سیطره شیطان قوی می‌شود؛ بعد طمع شیطان بیشتر می‌شود. هر بار که گوش به حرفش داد طمعش نسبت به آن شخص بیشتر می‌شود.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه به اصحابش می‌فرماید: «وَاسْتَخَكَمْتُ الطَّمَاعِيَةَ مِنْهُ فَيُكْمُ»؛ اینقدر شما از شیطان پیروی کرده‌اید که طمعش در شما محکم شده است و دیگر به هیچ وجه حاضر نیست دست از شما بردارد. انسان‌هایی که یک عمر به حرف شیطان گوش ندهند، شیطان در آنها نفوذ ندارد؛ اما آدمی که تا شیطان امر می‌کند فوری دنبال گناه می‌رود، این شیطان آسان تسخیرش می‌کند. روایتی است که می‌گوید: از چهل سالگی شیطان، انسان را رها می‌کند، اگر آدم خوبی است می‌گوید: من تا آن وقتی که جوان بود و فکرش خام بود و هیجان‌اتش شدید بود حریفش نشدم؛ حالا که دیگر فکرش جا افتاده و عاقل هم شده است، دیگر هیچ، اگر آدم بدی باشد، می‌گوید: این دیگر خودش دارد می‌آید، نیاز به تحریک ندارد دیگر شیطنت جزء وجودش شده است.

۱- احزاب آیه ۶۴

۲- آل عمران آیه ۸۷

۳- ابراهیم آیه ۲۲

۴- همان

۵- همان

۶- مجادله آیه ۱۹

۷- نحل آیه ۱۰۰

«...ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا...»<sup>۱</sup> قرآن در سوره عنکبوت خطاب به مشرکان می‌فرماید: روز قیامت همدیگر را لعنت می‌کنید و به همدیگر کافر می‌شوید؛ یعنی از هم براءت می‌جوید. در سوره بقره، قرآن قصه براءت جستن کفار و ستمگران را در روز قیامت بیان کرده است. «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»<sup>۲</sup> آنجایی که رهبران باطل به پیروانشان می‌گویند: ما از شما بیزاریم؛ چندین جای قرآن به این حقیقت اشاره شده است.

در سوره سباء آیه ۳۱ تا آیه ۳۳ قصه همین جماعتی است که از هم بیزاری می‌جویند که «...يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ»<sup>۳</sup> مستضعفین به مستکبرین می‌گویند: اگر شما نبودید، ما مؤمن بودیم. «قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أُنْحُنْ صَدَدَنَا كَمْ عَنِ الْهَدْيِ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ»<sup>۴</sup> مستکبرین می‌گویند: ما از هدایت، شما را باز داشتیم؟! خودتان زمینه داشتید؛ خودتان آدم خرابی بودید. چرا فلانی و فلانی دنبال ما نیامدند؛ خودتان هم می‌خواستید که بیایید. «وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكَرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا...»<sup>۵</sup> وقتی می‌بینند که سرانشان زیر بار نمی‌روند، می‌گویند: مکر روزگار ما را به این کارها وا داشت. می‌اندازند گردن روزگار. حاضر نیستند خودشان گردن بگیرند که ما خودمان هم دنبال خرابکاری بودیم. بعد قرآن می‌فرماید: «...وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا...»<sup>۶</sup>؛ ما غل‌های آتشین را در گردن کافران قرار می‌دهیم. در اواخر سوره احزاب می‌فرماید: «وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا فَأَصَلُّونَا السَّبِيلًا»<sup>۷</sup> می‌گویند: خدایا! ما دنبال بزرگانمان رفتیم، بدون دلیل از آنها پیروی کردیم و آنها ما را گمراه و بدبخت کردند.

در رابطه با براءت توضیح مختصری عرض کنم؛ یک ملامت داریم، ملامت یعنی اینکه شما یک نفر را سرزنش کنید که: چرا این کار را کردی؟ چرا این کار را نکردی؟ سخت‌تر از ملامت هجو است؛ هجو و ذم (ذم در زبان نثر و هجو در زبان شعر است) یکی را بدگویی کنیم. شدید تر از هجو و ذم، سب است. سب به معنای دشنام دادن. یکی انسان را دشنام دهد. بالاتر از سب و دشنام، مرحله براءت است. براءت از دشنام هم سخت‌تر است. در ترجمه گفته‌اند: بیزاری، ولی بیزاری معنای براءت را نمی‌رساند. بیزاری به معنای دلزدگی از کسی است. کلمه بیزاری نمی‌تواند ترجمه براءت باشد. براءت خدا از مشرکین یعنی، خدا هیچ ارتباطی با مشرک ندارد، یک پدری به فرزندش می‌گوید: برو نمی‌خواهم تو را ببینم! بعد به همسرش می‌گوید: این غذا را بگیر برو و به او بده! یا این پول را به او بده! بچه‌ام پول ندارد. در حالیکه همین حالا به او گفته است برو. یک وقتی است که اینقدر از او متنفر شده است؛ اینقدر آبروی پدر و مادرش را برده است؛ که می‌گوید: اصلاً اسمش را پیش من نبرید! می‌گویند: فرزندت دارد می‌میرد. می‌گوید: زودتر بمیرد! می‌گویند: گرفتند و می‌خواهند اعدامش کنند! می‌گوید: خدا کند، زودتر اعدامش کنند، من اصلاً هیچ ارتباطی با او ندارم. در کوچه، پس کوچه‌ها، مساجد و خیابان هم می‌گوید، این دختر یا پسر اصلاً فرزند من نیست. براءت خدا از بنده یعنی اینکه این بنده هیچ ارتباطی با من ندارد. در قرآن فراوان آمده است «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» این خودش ارتباط است، نوعی توجه است. خطاب مستقیم الهی، یعنی با تو قهر قهر نیستیم؛ بالاخره دلم برای تو می‌سوزد. «...لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ...»<sup>۸</sup>؛ غلو نکنید! پدری به بچه‌اش می‌گوید: فرزندم! این کار را نکن! این بد است. یعنی من هنوز برای هدایت تو دل می‌سوزانم، یعنی هنوز به تو امید دارم. «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا

۱- عنکبوت آیه ۲۵

۲- بقره آیات ۱۶۶ و ۱۶۷

۳- سبأ آیه ۳۱

۴- سبأ آیه ۳۲

۵- سبأ آیه ۳۳

۶- همان

۷- احزاب آیه ۶۷

۸- نساء آیه ۱۷۱ و مائده آیه ۷۷

إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ...»<sup>۱</sup> ولی خدا مشرکین را جایی خطاب نکرده است. می‌گوید: اصلاً خدا با شما هیچ ارتباطی ندارد، پس برائت آخرین درجه جدایی، انزجار و تنفر و قهر بودن است.

**امیر المؤمنین (ع)** فرمودند: بعد از من شما را وادار می‌کنند که من را دشنام دهید. به خاطر حفظ جانتان، اگر خطری شما را تهدید می‌کرد دشنام دهید، مسأله‌ای ندارد. این برای شما نجات است، برای من هم تقرب است و ثواب برای من نوشته می‌شود. چون مجبور شدید جانتان را حفظ کنید. بعد فرمودند: ولی اگر گفتند، از من برائت بجوید، برائت نجوید! معنایش این است که از دشنام خیلی بدتر است. قید هم نکرده‌اند که اگر جانتان در خطر بود اشکالی ندارد. مطلقاً گفته‌اند: نه! لذا یاران امیرالمؤمنین پای برائت که پیش می‌آمد، کشته می‌شدند. خوارج به عبدالله آن یاور باوفای حضرت گفتند: برائت بجو! گفت: نمی‌جویم. گفتند: می‌کشیم! گفت: بکشید. جلوی همسر باردارش سر از تنش جدا کردند؛ خونش با آب رود نهروان مخلوط نشد. به همسرش گفتند: تو برائت بجو! گفت: ابداً. گفتند: به سرنوشت همسرت دچار می‌شوی. گفت: باشد. سر او را هم را بریدند. بعد هم آمدند، شکم این زن را پاره کردند، بچه‌ی در شکم این زن را هم کشتند. به این بهانه که این بچه فردا بزرگ می‌شود، می‌فهمد ما آنها را کشته‌ایم، دشمن ما می‌شود. قصاص قبل از جنایت! **امیرالمؤمنین (ع)** اجازه نداد کسی از او برائت بجوید. یکی از چیزهایی که تقیه بردار نیست همین برائت است. اینقدر این کلمه سخت است.

**امیرالمؤمنین (ع)** فرمودند:<sup>۲</sup> اگر خواستید ظالم را قسم دهید، نگوئید قسم بخور به خدایی که شریک ندارد. چون اگر بگوئید: قسم می‌خورم به خدایی که شریک ندارد که من این کار را نکرده‌ام و دروغ هم بگوئید، مجازاتش به تأخیر می‌افتد. چون در فراز اول شهادت به یگانگی خدا داده است. به خاطر این عمل صالح خدا مجازاتش را به تأخیر می‌اندازد. ولی اگر خواستید قسمش بدهید، بگوئید، قسم به برائت بخورد. فوراً عقوبت می‌شود.

شخصی، ادعا می‌کرد که **امام صادق (ع)** جلوی بعضی اموال را گرفته است، بعضی اموال را ربوده است. منصور دوانیقی هم او را تشویق می‌کرد تا این حرف‌ها را بزند. امام را دعوت کرد گفت: آقا! این مرد حرف‌هایی می‌زند، آیا شما تایید می‌کنید. گفتند: چه می‌گوید؟ بنا کرد ادعایش را گفتن. امام فرمودند: شاهدهی داری؟ مدرکی داری؟ گفت: نه! ولی حاضرم قسم بخورم. امام گفتند: آن جوری که من می‌گویم، قسم بخور! گفت: هر طوری بگوئید قسم می‌خورم. لفظ برائت را به او یاد دادند، گفتند: این طوری قسم بخور! به محض اینکه قسم خورد شکمش پاره شد و در جا به هلاکت رسید.

**امیرالمؤمنین (ع)** می‌فرمایند: اگر قسم به برائت به دروغ بخورد به سرعت عقوبت می‌شود. به سرعت! لذا در کتب فقهی گفتند: قسم به برائت نخورید!<sup>۳</sup> که حتی اگر راست بگوئید اگر کسی به راست قسم به برائت بخورد «فَقَدْ بَرِيَ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» از خدا و رسول بری شده است. حتی راستش! اینقدر این حساس است!! ببینید! «بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ...»<sup>۴</sup> به محض اینکه عنوان برائت می‌آید اول سوره، عنوان رحمت پاک می‌شود. خیلی مهم است! آیات قرآن وعده دوزخ به کفار داده است. آیا همه کفار به جهنم می‌روند؟ شما می‌بینید بسیاری از اقوام هستند که اسلام به آنها نرسیده است. بسیاری از کفار هستند که در فرهنگ‌های باطل، در تبلیغ‌های باطل، در وسط سرزمین کفر، دستشان به جایی نرسیده است. حقی ندیده‌اند. تکلیف این‌ها چه خواهد شد؟ بگوییم: مشکل خودت است، که در اروپا دنیا آمدی یا در جنگل‌های آمازون؛ من دیگر اینها را نمی‌دانم بیا برو جهنم! خدا این جوری با مردم برخورد می‌کند؟! شما این را عرضه کنید به فطرتان می‌پذیرد؟! به عقلتان عرضه کنید، می‌پذیرد؟! مگر ما داد نمی‌زنیم می‌گوییم دین، دین فطری است. اگر دین، دین فطری است؛ چطور این قابل توجیه است؟

۱- آل عمران آیه ۶۴

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۲۳، ص ۲۷۰

۳- شرح لمعه، شهید ثانی، کتاب القضاء

۴- توبه آیه ۱

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پاسخ به چند سؤال:

**سؤال:** منظور از لعنت همه انسانها، که دشمنان خدا را لعنت می‌کنند چیست؟

**جواب:** مردم عادی، مردمی که فطرت سالم دارند و به فطرتشان کارهای بد آنها را می‌بینند و از ته دل آنان را لعنت می‌کنند اگر در خیابان یک نفر را بی‌گناه با چاقو بزنند، هر رهگذری ببیند و پرسد چه کسی این کار را انجام داده می‌گوید: خدا لعنتش کند. یعنی انسانها به فطرتشان بدکاری را بر نمی‌تابند.

**سؤال:** براءت خدا از مشرکین یعنی خدا هیچ ارتباطی با مشرکین ندارد پس رحمانیت خدا که شامل حال همه انسانها می‌شود چگونه است؟

**جواب:** ببینید وقتی می‌گویید هیچ ارتباطی ندارد این نیست که از مخلوق بودن خدا خارج بشوند منظور از هیچ ارتباط، یعنی خدا دیگر به آنها توجهی ندارد و ارزش بنده بودن برای آنها قائل نیست، والا پدری که می‌گوید این آقا پسر من نیست، او پسر اوست خودش را هم بکشد نمی‌تواند از پسر بودن به معنی واقعی خارج کند این حرف اعتباراً، تنزیلاًست، به قول اهل فن تو به منزله عدم فرزند هستی اما واقعاً پسر اوست.

منبع روایت این که افراد دو عالم در عالم برزخ می‌میرند، چیست؟

در سوره غافر می‌فرماید: «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ»<sup>۱</sup> در ذیل این آیه در تفسیرالمیزان، علامه طباطبایی (ره) و (البته همه مفسرین هم می‌گویند) طبق این آیه روز قیامت که می‌شود خدایا تو ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی که یکبار در همین دنیاست و یکبار در عالم برزخ. اما در مورد دوبار زنده کردن مفسرین اختلاف کردند. که دوبار زنده شدن در کجاست. بعضی‌ها گفته‌اند یک بار شب اول قبر است یکبار در قیامت، بعضی‌ها گفته‌اند یکبار همین زندگی دنیا است و یکبار زندگی بعد از مرگ هر کس یک چیزی گفته است و یا حیات برزخی و حیات بعد از قیامت. اما در مورد دوبار میراندن همه گفته‌اند یکبار در این دنیا می‌میرند و یکبار در عالم برزخ.

و اما سؤال بعدی: خدا آدم را آفرید و ذره‌ای رنج هم به او نرسید پس اینکه می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»<sup>۲</sup> معنای آن چیست؟ ظاهراً نویسنده بزرگوار فکر کرده «فی کَبَدٍ» متعلق به «خَلَقْنَا» است نمی‌خواهد بگوید ما با رنج آفریدیم، نمی‌خواهد بگوید فاعل رنج کشیده بلکه می‌خواهد بگوید آدم در رنج آفریده شده است. آدم در رنج است.

عاشق رنج است نادان تا ابد خیز و لاأقسَمِ بخوان تا فی کَبَدٍ<sup>۳</sup>

این آیه اشاره دارد به این که زندگی انسان یک سری رنج‌هایی دارد که در آن غوطه‌ور است مثلاً بگویند به شما یک قدرتی می‌دهیم که بتوانید طی الارض کنید دیگر زحمت منتظر ماشین بودن، دغدغه بنزین داشتن، ماشین گران شده یا ارزان شده، نداریم، الان نیت کنید که در مشهد باشید می‌بینید که در مشهد هستید یا نیت کنید که در فلان جای عالم باشید، هستید. یکسال هم اینطور باشید بعد یک سال بگویند دیگر بس است می‌خواهیم قدرت را از شما بگیریم، چه حالی به شما دست می‌دهد؟ فریاد می‌زنید و می‌گویید: من نمی‌توانم اینطور زندگی کنم. می‌گویند: شما که چند سال اینطور زندگی می‌کردید هیچ اعتراضی هم نداشتید. می‌گویید: من در رنج غرق بودم و نمی‌فهمیدم حالا که درآمده‌ام فهمیدم چه رنجی بوده است. ما روزی که به دنیا آمدیم در این رنج به دنیا آمدیم و هیچ وقت هم احساسش نکردیم. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»<sup>۴</sup>؛ ما انسان را در رنج آفریدیم. اسیر زمان و مکان و جهلیم، شما فکر می‌کنید جهل رنج نیست. الان بگویند

۱- غافر آیه ۱۱

۲- بلد آیه ۴

۳- مثنوی معنوی

۴- بلد آیه ۴

فهمیدید چه خبر شده؟ می‌گویید چه خبر شده؟ می‌گویند یک خبر خیلی مهم. با اصرار می‌گویید بگو. این بگو یعنی چه؟ یعنی من دارم از جهل به خبر اذیت می‌شوم. می‌گویند یک ساعت دیگر به شما می‌گوییم. می‌گویید نه الان بگو. چون جهل رنج است. چقدر چیزی می‌دانیم؟ اینکه قرآن می‌فرماید: ما انسان را در رنج آفریدیم اصلاً ذاتاً آدم در رنج آفریده شده نه اینکه خدا رنج کشیده این «فی کذب» جار و مجرور متعلق به «خَلَقْنَا» نیست. دقت کنید.

در مورد شگفتی آیه ۱۰۲ سوره بقره<sup>۱</sup>، علامه می‌فرماید: ۱۴ واژه در این آیه وجود دارد که بعضی از واژه‌ها دو معنا دارند و بعضی سه و بعضی هم چهار معنا دارند وقتی در ریاضی ضرب می‌کنیم یک میلیون و دویست و پنجاه و شش هزار صورت ترجمه پیدا می‌کند که در هر ترجمه یک کلمه با ترجمه‌های دیگر متفاوت است و همه آنها می‌توانند درست باشند نمی‌شود به آنها ایراد بگیریم یعنی به هیچ وجه آنها عقیم نیستند. در صورتهای برهان منطقی، بعضی از وجه‌های آن عقیم است، آنها محتمل‌الصحه است. این از عجایب آیه می‌باشد.

**سؤال:** آیا همه کفار به جهنم می‌روند یا نه؟

به فطرت که مراجعه می‌کنیم، فطرت این را نمی‌پذیرد به خاطر این که می‌بینیم بعضی از کفار واقعاً تقصیری نکرده‌اند، قصور نداشته‌اند، دستشان نرسیده. به عقل که مراجعه می‌کنیم عقل می‌گوید خدا عادل است. به ظاهر قرآن که مراجعه می‌کنیم، ظاهر قرآن می‌گوید: جزای کفار جهنم است. آیا بین ظاهر قرآن و عقل و فطرت تعارضی وجود دارد؟ عده‌ای بخاطر ظاهر نگری در آیات قرآن فکر کرده‌اند که کسی که کافر بدنیا آمد و کافر مرد این دیگر اهل دوزخ است. حالا به شانس خود اوست که در منطقه کفار بدنیا آمده یا در منطقه مسلمین. آنهایی که در منطقه مسلمین بدنیا آمده‌اند، خوش شانس هستند. خیلی از ما اگر والدینمان از بچگی در گوشمان مثلاً برایمان اشو زرتشت می‌خواندند حالا معلوم نبود تکلیف ما چه بود؟ اگر از روزی که چشم باز کردیم آداب مسیحی به ما یاد می‌دادند واقعاً مثل ادواردو<sup>۲</sup> می‌شدیم که همه را رها کنیم و به آنها پشت پا بزنیم و بیاییم سراغ اسلام و مسلمان شویم و جانمان را هم پای آن بگذاریم یا همین طوری مسیحی می‌ماندیم. کفر یک تقسیم دیگری دارد که این تقسیم ابداعی می‌باشد. ۱- **کفر ظاهری:** کفر ظاهری این است که فردی دینی غیرازدین اسلام داشته باشد ۲- **کفر باطنی:** یا به تعبیر شهید مطهری(ره) کفر دل است، دلش کافر است این که حق را بفهمد و حق را زیر پا بگذارد.

اقسام کفار: ما دو نوع کافر(به یک اعتبار) داریم. ۱- کافر عالم ۲- کافر جاهل. یک کافری که نمی‌داند کافر است و یک کافری که می‌داند کافر است، می‌داند حق چیست ولی پا روی آن گذاشته است. یک کافری هم که خیال می‌کند این راهی را که می‌رود راه خوبی است اما آن کسی که جاهل به اسلام است دو نوع می‌باشد: یکی جاهل قاصر و یکی جاهل مقصر. جاهل قاصر آن جاهلی است که تقصیری ندارد، دستش به حق نرسیده اصلاً در شرایطی نبوده که بتواند به حق برسد، واقعاً امکانی برایش نبوده است. جاهل مقصر آن جاهلی است که امکان تحقیق داشته، می‌توانسته پرس و جو کند اما نپرسیده به او می‌گویند جاهل اما مقصر است. پس عالم همان معاند می‌باشد. معاند یعنی کسی که حق را فهمید ولی آن را زیر پا گذاشت اما این آخری که درجهنم جاودانه است در دعای کمیل هم آمده است «وَ أَنْ تُخَلَّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ»<sup>۳</sup>؛ تو در آتش جهنم کفار(معاندین) را جاودانه نگه می‌داری. مثل فرعون و آنهایی که فهمیدند حق چیست و آن را زیر پا گذاشتند. شخصی را در خانه‌ای گذاشتند صاحبخانه به او گفت ما ده روز به مشهد می‌رویم شما شب بیا و در این خانه بخواب و صد هزار تومان هم به تو انعام می‌دهیم به خاطر نگرهبانی که دادی و به شرط اینکه دزد به خانه ما نیاید. صاحبخانه برمی‌گردد و می‌بیند دزد به خانه آمده و درست زمانی آمده که آقا در خانه بوده، دزد همه چیز را برده، به او می‌گویند: شما چکار می‌کردید؟ می‌گوید: به خدا من درها را بسته بودم، قفلها را محکم کرده بودم و بعد هم رفتم خوابیدم. بیدار که شدم دیدم

۱- «وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ...»

۲- شهید ادواردو آینلی

۳- فرازی از دعای شریف کمیل

به طرز ماهرانه‌ای دزدیده شده است. اینها تحقیق می‌کنند می‌بینند راست می‌گویند به او می‌گویند تو زحمت خود را کشیدی بیا این هم پولت. به هر حال تقصیری نداشتی. یک وقتی است که می‌گوید آقا من سر و صدا فهمیدم، پنجاه درصد احتمال دادم که دزد باشد مطمئن که نبودم می‌گویند: تو پنجاه درصد احتمال دادی دزد باشد. می‌گوید: بله ولی علم که نداشتیم. می‌گویند: همان پنجاه درصد کافی است. روز قیامت به کافرین می‌گویند: تو چرا اسلام نیاوردی؟ می‌گوید: خدایا من علم به اسلام نداشتیم، علم به حقانیت آن نداشتیم، فقط در حد سی تا چهل درصد احتمال می‌دادم اسلام دین حقی باشد. خدا می‌گوید: همین برای مجازات تو بس است، تو نمی‌توانی جهلت را به عنوان حجت بیاوری، احتمال می‌دادی؟ می‌گوید: بله احتمال می‌دادم. امام صادق (ع) فرمودند: «مَنْ عَرَفَ اخْتِلَافَ النَّاسِ فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ»؛ آن کسی که معنای اختلاف را بفهد دیگر مستضعف نیست.

مستضعفین چه کسانی هستند؟ یک دسته از کفار قاصر هستند. روایت و آیه هم داریم. یک وقت می‌گویند آقا شما توی این خانه نشسته بودی دزد آمد چرا هیچ چیز نگفتی؟ می‌گوید: آن موقع سریال پخش می‌کرد من دیدم قسمت آخر سریال و جای حساس آن است گفتم خیلی برایم ارزش دارد، فوقش دزد یک تکه طلا می‌دزد و می‌رود نشستیم سریال را دیدم. می‌گویند تو باید تمام خسارت این خانه را بپردازی. اولی مزدش را هم می‌دهند. می‌گویند تو وظیفه‌ات را انجام دادی حالا یک چیزی اتفاق افتاده است. به دومی می‌گویند: حالا این طور شده خدماتی که کردی کان لم یکن پولت را نمی‌دهیم. خانه را دزد زده دیگر پولت نمی‌دهیم یکماه نگهبانیت هم به هدر رفته است. سومی پولش را که نمی‌دهند هیچ، خسارت خانه را هر چه که هست باید بپردازد. عذاب آن از دو دسته دیگر سخت‌تر است. می‌گویند تو کامل فهمیدی که دزد است و هیچ نگفتی. روز قیامت به فرعون می‌گویند تو حق را فهمیدی و زیر پا گذاشتی با آن آدمی که جاهل بود یک مقدار فرق می‌کند. پس جهل اگر نسبی باشد به صورت نسبی عذر است و اگر مطلق باشد مطلقاً عذر است به شرط اینکه خود آدم در این جهل مطلق مقصر نباشد کما اینکه ما عقلاً همین طوریم.

ملاک نجات در آخرت حق طلبی است. هر کس حق طلب باشد اهل بهشت است؟ حق طلب یعنی چه؟ یعنی به محض اینکه حق برای او ثابت شد استکبار نداشته باشد. بگوید بله آقا این حق است من قبول دارم اگر آدم این جور شد اهل بهشت می‌باشد. بعضی از این کفار قاصر اینجوری هستند. البته درصد کمی از آنها اینطوری می‌باشند. به محضی که ثابت شد راهشان اشتباه است حرفشان را پس می‌گیرند و می‌گویند «...أَمَّا فَآكُتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»؛ ما ایمان آوردیم تو هم شهادت بده که ما اسلام داریم. این روحی است که در هر کسی باشد اهل بهشت است حتی اگر به ظاهر کافر از دنیا برود. اولاً این حرف، عقلی می‌باشد، قطعاً هم عقل شهادت می‌دهد آخر کسی که گناهی نکرده دنبال حق هم بوده، به حق هم نرسیده، کدام عقلی حکم به مجازاتش می‌کند؟ می‌گوید: خدا من یک عمر دنبال حق دویدم ولی پیدایش نکردم یا اشتباهی تشخیص دادم. این فرد باید برود جهنم؟ اصلاً ما نیاز به حکم شرعی نداریم. کسانی که می‌گویند این درست نیست، جز ظاهر قرآن چه چیزی دارند؟ ما نص صریح نداریم که این دسته به جهنم می‌روند. بلکه حتی آیاتی داریم که حرف عقل را تأیید می‌کند. اگر کسی حق طلب و دنبال حق باشد، دلش کافر نباشد، یعنی دلش به محضی که حق را می‌بیند، شیفته حق می‌شود این اهل بهشت است. حتی اگر یهودی از دنیا برود. خدا رحمت کند شهید مطهری (ره) در کتاب عدل الهی فرمودند که به نظر من دکارت اهل بهشت است. دکارت یک فیلسوف مسیحی فرانسوی بود. او می‌گوید: من ادیان بسیاری را بررسی کردم تا امروز، دینی بهتر از مسیحیت نیافتم ولی مطمئن هم نیستم که بهتر از مسیحیت هم نباشد. من هنوز به طرف مشرق زمین نرفتم بعد اسم ایران را می‌آورد، می‌گوید شاید در ایران مثلاً یک دینی وجود داشته باشد که از مسیحیت بهتر باشد، ولی من هنوز نرفتم تا حالا مسیحیت بهتر است. بعد همین دکارت با همین اعتقاد مسیحی از دنیا می‌رود. اگر او به اسلام رسیده بود قطعاً می‌پذیرفت چون شهید مطهری می‌فرماید: روحیات او، روحیات حق

طلبانه است. دیدید آن شخص مسیحی که در فیلم ولایت عشق نشان داد، امام هنگام مرگش به سر بالین این شخص مسیحی می‌رود فقط به اشاره اذعان کرد امام گفت: او وارد بهشت شد. یکی آمد خدمت امام صادق (ع) و گفت آقا یک مخالفی در بین ما بود یعنی ولایت شما را قبول نداشت خیلی عبادت می‌کرد، پیر مردی بود، مریض شد افتاد بمیرد، هنگام مرگ در حالیکه زبانش از کار افتاده بود و گوشش می‌فهمید از ولایت شما برایش گفتم، بعد گفتم که قبول کردی، با چشم پلک زد و پذیرفت و از دنیا رفت، آیا اهل نجات است؟ و فرمودند بهشت را برایش ضمانت می‌کنم. یکی از دوستان نقل می‌کردند و می‌گفتند شب جمعه در مکه دعای کمیل می‌خواندیم طبقه دوم روبروی ناودان طلا، یک جوانی از اهل یمن آمده بود به نگهبان سعودی گفته بود چه خبر است، پاسخ داده بود دعا می‌خواند، گفته بود چه دعایی می‌خواند؟ گفته بود دعای کمیل. جوان، سنی و اهل یمن بوده سوال می‌کند دعای کمیل چیست؟ گفته بود یک دعایی است منسوب به علی ابن ابی طالب (ع)؛ (این دوست ما خیلی آدم صالح و شایسته‌ای است خودش هم از ارادتمندان اهل بیت (ع) است). گفت ایشان آمده بود چند فراز از دعا که گوش داده بود چنان هیجان زده شده بود که فریاد می‌زد می‌خواهم شیعه بشوم. او را به بعثه مقام معظم رهبری بردند و در آنجا رسماً اعلام تشیع کرد. رساله امام را به او دادند و مقلد امام شد و رفت. فرض کنید حالا این بنده خدا گذرش به اینجا نیفتاده بود و به جای اینجا به جای دیگر رفته بود و این صحنه را ندیده بود و همین طور هم می‌مرد. این طعمه آتش دوزخ است؟ کدام عقلی آن را می‌پذیرد؟ یک آیه مانده به آخر سوره آل عمران می‌فرماید: «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ...»<sup>۱</sup>؛ بعضی از اهل کتاب به الله ایمان دارند «...وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ...»<sup>۲</sup>؛ بعضی از اهل کتاب به آیاتی که از سوی خدا نازل شده ایمان می‌آورند، کافر هم نمی‌شوند. آیات خدا را به بهای اندک نمی‌فروشند (حاضر نیستند پول را بگیرند آیات خدا را بفروشند مثل بعضی از یهود که این کار را کردند). اینها اجرشان نزد خداوند محفوظ است (یعنی اهل سعادتند). خدا زود حسابرس است. وقتی نجاشی پادشاه حبشه حاضر نشد مسلمانان را تحویل کفار بدهد و پول بگیرد هدایایشان را پس داد و گفت من اینها را به شما نمی‌دهم. هزینه مسلمین را هم پرداخت زمانی که از دنیا رفت و پیغمبر برایش نماز خواندند. مشرکان طعنه زدند که این مرد می‌گوید هرکس بر دین من از دنیا نرود اهل دوزخ است حالا برای کافر نماز خوانده. آن وقت این آیه نازل شد. در طی این آیات شخصیت نجاشی ستوده شد.<sup>۳</sup> قرآن کریم آیات دیگری هم دارد که بر این حقیقت دلالت دارد. واضحترین آنها در سوره نساء آیه ۹۷ است که می‌فرماید: وقتی فرشتگان جان مستضعفان را می‌گیرند<sup>۴</sup>، «...قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ...»؛ به آنها می‌گویند شما چه کار می‌کردید؟ «قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ»؛ می‌گویند: مستضعف بودیم، دستمان به جایی نمی‌رسید، بیچاره بودیم، «...قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُنْجِرُوا...»؛ می‌گویند مگر زمین خدا وسیع نبود تا هجرت کنید و از شر کفار به جای دیگری پناه ببرید که گرفتار نشوید، «...قَالُوا لَيْسَ بِهَا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ...»؛ می‌گویند جای اینها در دوزخ است، (مستضعفین بودند، باشند. جای این مستضعفین در دوزخ است) «...وَسَاءَتْ مَصِيرًا...»؛ و بد جایگاهی است، «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»؛<sup>۵</sup> مگر مردان و زنان و کودکان مستضعفی که راه چاره‌ای نداشتند اصلاً دستشان به جایی نمی‌رسید قاصر بودند. «قَالُوا لَيْسَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْزِمَ عَنْهُمْ...»؛<sup>۶</sup> امید است که خدا آنها را عفویشان کند.

۱- آل عمران آیه ۱۹۹

۲- همان

۳- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۷۵، نشر مؤسسه آل بیت، قم سال نشر ۱۴۰۸ ق

۴- نساء آیه ۹۷

۵- نساء آیه ۹۸

۶- نساء آیه ۹۹

در روایات آمده است که اینها کفاری هستند که دستشان به اسلام نرسیده، کفار قاصر، روایات تکلیف این دسته را این گونه تعیین می‌کند که روز قیامت خدا کفار قاصر را امتحان می‌کند. مقصرها که به دوزخ می‌روند، حالا چقدر در دوزخ می‌مانند، آیا جاودانند یا نه؟ معاندین جاودانه هستند. جاهلهای مقصر هم معدّبنند. نص صریحی نداریم که تا چه حد. بالاخره بعضیها گفتند آخر کار با رحمت خداست. پس اگر شائبه‌ای از حق طلبی در آنها وجود داشته باشد، در آخر اهل نجاتند.

این که آیات می‌گوید همه کفار جاودانه‌اند روی آن بحثی است. واقعاً مفسرین حرف واحدی ندارند. بله معاندین جاودانه‌اند. در مورد کفار مقصر چطور؟ کفار مقصر درجات و مراتبی دارند. به اعتقاد من، مدار، مدارحقی طلبی است. همان بحثی که شهید مطهری گفتند: خیلی ملاک عالی است. هرکس حق طلب باشد اهل بهشت است. اصلاً استکبار جایش در بهشت نیست. **امام کاظم (ع)** به هشام بن حکم فرمودند: <sup>۱</sup> اگر به اندازه ذره‌ای استکبار در کسی باشد، خداوند بهشت را برای او حرام می‌کند. البته در صحبت **امام صادق (ع)** آمده است که مراد از این کبر انکار حق و کفر بدان است. استکبار به این علت است که حق را بفهمی و پا روی آن بگذاری. این استکبار می‌شود و جایش در بهشت نیست. اما دلی که در مقابل حق تواضع دارد این اهل بهشت است ولو این که به ظاهر کافر باشد. آقای ادواردو، درآمد پدرش سالی شصت میلیارد دلار بود. تنها پسر خانواده هم بود. به خاطر اسلام از ارث هم گذشت. یکی از دوستانش که یک پزشک ایرانی بود گریه می‌کرد و می‌گفت: خودش به من گفت که می‌دانم قرار است که مرا بکشند. ولی من دست از اسلام برنمی‌دارم. گفت: الان آبروی مرا برده‌اند. شایعه کردند که من جنون دارم. از آبرویش هم گذشت. چند روز بعد هم جنازه‌اش را پایین یک پلی پیدا کردند. عین همین جریان نیز در سال جاری برای لوکا گائتانی لاواتلی دوست ادواردو که پدرش از ثروتمندان مشهور جهان است پیش آمد.<sup>۲</sup> حالا فرض کنید انقلابی در ایران نمی‌شد؛ چون ایشان خدمت امام آمده بودند. امام باطن شناس بودند. از او تفقد گرمی کرده بودند و روی او را بوسیدند. ادواردو فرد مسیحی بود. می‌گویند در یکی از شبکه‌های تلویزیونی ایتالیا با گروههای مخالف انقلاب اسلامی مناظره کرده بود و همه آنها را زمین‌گیر کرده بود. رسانه‌های غربی گفته بودند: **آیت الله خمینی**، ادواردو را سحر کرده است. اینقدر شیفته اسلام شد که جانش را بر سر همین عشق گذاشت. حالا فرض کنید در ایران انقلابی نمی‌شد و یا این آقا چهل سال زودتر دنیا می‌آمد. اصلاً انقلابی را هم نمی‌دید و همین طور در مسیحیت می‌مرد وجدان شما می‌گوید این اهل دوزخ است؟ روایات که این را قبول ندارند. این‌ها ظاهرنگریهای عده‌ای است از قرآن. خوشبختانه کمتر مفهومی از مفاهیم قرآنی است که ما در اصول کافی و سایر کتب روایی روایتی که توضیحش بدهد نداشته باشیم. اگر شما بروید و به دقت نگاه کنید و بتوانید تطبیق کنید می‌فهمید که روشن است که این جا **معصومین (ع)** فرموده‌اند که در روز قیامت خدا این قاصرها را امتحان می‌کند، اگر معلوم شد حق طلبند؛ یعنی از امتحان روسفید درآمدند و به بهشت می‌روند، حتی اگر کافر از دنیا رفته باشد. ولی اگر معلوم شد که در دنیا اگر حق هم به ایشان می‌رسید، نمی‌پذیرفتند، اینها اهل دوزخند، اینها جزء دسته کفار معاند و کفار مقصر هستند. آیات دیگری در قرآن است.

در سوره **دھر** آیه ۲. مراجعه فرمایید به آخرین جلد تفسیر المیزان ترجمه جلد بیستم. در آنجا علامه در ذیل آیه دوم «**إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا**» آنجا هم این مطلب را گفته‌اند. علاوه بر آیات ۹۷ تا ۹۹ سوره **نساء** که عرض کردم آنجا هم توضیح داده‌اند که مستضعفان همان کفاری هستند که در دنیا حق به آنها نرسیده، قاصر بوده اما مقصر نبوده‌اند. دستشان نمی‌رسد آنها امید به عفو دارند. روایت توضیح می‌دهد که روز قیامت امتحان می‌شوند اگر از امتحان سربلند بیرون آمدند خدا آنها را به بهشت می‌برد و گرنه وارد جهنم می‌شوند. **علامه (ره)** فرمودند: ممکن است هدایت الهی بخاطر مواعی به دست عده‌ای نرسد. اینجا جاهل قاصر هستند که مشمول همان آیات می‌شوند. یهود و انصار بودند کسانی که تا زمانی که اسلام به آنها برسد اینها مسلمان نبودند زمانی که آیات خدا را شنیدند آمدند و تحقیق کردند و ایمان

۱- تحف العقول، ص ۳۹۵، نشر جامعه مدرسین، سال ۱۴۰۴ ه ق

۲- به نقل از بولتون خبری جبهه پیروان پیروان خط امام و رهبری شماره ۸

۳- انسان آیه ۳

آوردند. قرآن از اینها ستایش کرده است. یکی از آنها نجاشی است. وقتی برجهای دوقلو فرو ریخت آقای بوش گفته بود قرآن هم دستور ترور را صادر کرده است. تعداد مراجعات مردم آمریکا به کتابفروشیها برای خرید ترجمه قرآن به انگلیسی چهارصد برابر شد مردم هجوم آوردند قرآن بخردند تا ببینند در کجای قرآن دستور ترور آمده است. همین خواندن قرآن باعث شد طبق آمار رسمی (آمار واقعی‌اش شاید بیشتر باشد) تا دوماه بعد از تخریب این برجهای دوقلو بیش از صد هزار نفر در آمریکا مسلمان شوند. معلوم است که این کافر قاصر بوده است. به محض اینکه آیات قرآن را خواندند و دیدند که این درست‌تر است، گفتند: قبول داریم. حالا فرض کنید برجهای دوقلو خراب نمی‌شد، این بنده خدا قرآن نمی‌خواند، این انصاف نیست که بگوییم این بنده خدا اهل دوزخ است. آیات و روایات هم این را نمی‌گویند. بنده هیچ کس را بهتر از علامه طباطبایی(ره) و استاد مطهری(ره) ندیدم که روی این قضیه شجاعانه بحث کند. گو اینکه بعضی‌ها می‌ترسند بحث کنند. اسلام دین ظلم نیست، یهود بودند که می‌گفتند «... لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى...»<sup>۱</sup>! این منطق، منطق یهود است، اگر قرار باشد که منطق اسلام هم همین باشد پس چرا قرآن آنها را مذمت کرده؟ که می‌گفتند: هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که یهودی بمیرد و یا نصرانی. اگر ما هم اینجوری بگوییم ما هم مثل آنها می‌شویم. ما می‌گوییم هر که حق طلب باشد، به بهشت خواهد رفت. اگر کسی بگوید آیه داریم «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...»<sup>۲</sup>؟ این منافاتی ندارد. نفرموده «وَمَنْ يَمُوتْ عَلَى غَيْرِ إِسْلَامٍ» هر که غیر مسلمان بمیرد، نگفته «وَمَنْ يُدِينُ بِغَيْرِ إِسْلَامٍ دِينًا» جایی دیگر گفته «... وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ...»<sup>۳</sup>؛ دینداری به دین حق نمی‌کنند. در جای دیگر فرموده «وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ الْمُسْلِمُونَ»؛ نا مسلمان نمیرید ولی اینجا فرموده: «يَبْتَغِ» دقت کنید ابتغاء یعنی طلب کردن؛ یعنی آن کسی که حق طلب نباشد آیا هر کس حق را طلب کرد به آن می‌رسد؟ «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا» هر کس جز اسلام، جز دین حق، دینی را طلب بکند از او قبول نمی‌شود. حالا زمانی به آن می‌رسد، یک وقت مثل دکارت به آن نمی‌رسد. یا مثل سلمان به آن می‌رسد. سلمان را به عنوان برده به یک یهودی فروختند، آن یهودی هم فهمید که او مسیحی است می‌گفت که شما شب تا صبح تل ریگ را از این طرف به آن طرف ببر اگر بردی آزادی و اگر نبردی تو را می‌کشم. اگر هزار نفر هم می‌آمدند نمی‌توانستند، یک کاری گفت که سلمان نتواند انجام دهد و او را بکشد. نشست و دعا کرد بادی آمد و همه ریگها را به آن طرف برد. صبح یهودی که بلند شد دید که عجب کاری شده و سلمان را آزاد کرد. سلمان آمد خدمت پیامبر. حال فرض کنید که سلمان نتوانست خدمت پیامبر بیاید، آیا به جهنم می‌رفت؟ این آدمی که در تمام زندگیش دنبال حق دویده (اتفاقاً آیه ۶۲ سوره بقره در همین رابطه نازل شده است) آن روزی که سلمان خدمت حضرت رسول می‌آمد و اسلام آورد ابتدا پیامبر را آزمایش کرد. کشیش به او گفته بود که پیغمبر آخرالزمان از نشانه‌هایش این است که هدیه می‌پذیرد ولی صدقه نمی‌پذیرد. حضرت آمدند و حال و احوالش را پرسیدند او آثار و نشانه‌های پیامبری را دید، یک چیزی را به عنوان صدقه نیت کرد و تعارف حضرت کرد. حضرت قبول نکرد. فردا آمد خدمت حضرت یک چیزی را آورد. گفت این هدیه است و حضرت قبول کردند. نشانه‌ها را کامل یافت و اسلام آورد. بعد حضرت اسمش را سلمان گذاشتند. بعد که سلمان توضیح داد که کشیشانی که با آنها بودم چگونه بودند و به چه شکلی بودند اینها همه در زمان بعثت پیامبر مرده بودند یعنی مسیحی بودند و در زمان بعثت مرده بودند. یک عده از اصحاب گفتند که اینها همه به دوزخ می‌روند همین منطق را که عده ای بر خلاف حقیقت قرآن و روایات بدان پایبندند این را که گفتند، سوره بقره نازل شد. «إِنَّ الدِّينَ أَمْنًا...»<sup>۴</sup>؛ مؤمنان آنهایی که اسلام آوردند، «وَالَّذِينَ هَادُوا»؛ و آنهایی که یهودی شدند «وَالنَّصَارَى»؛ و آنهایی که نصرانی شدند، «وَالصَّابِئِينَ»؛ آنهایی که ستاره پرست شدند، از اینها هر کدام که این ویژگیها را

۱- بقره آیه ۱۱۱

۲- آل عمران آیه ۸۵

۳- توبه آیه ۲۹

۴- بقره آیه ۶۲

داشته باشند، به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، «وَعَمِلَ صَالِحًا»؛ و عمل صالح انجام دهند یعنی گناه نکنند، معصیت خدا نکنند، کارهای خلاف نکنند، «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ اجرشان پیش خدا محفوظ است. هیچ خوف و ترسی هم برایشان نیست. خود همین آیه «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» بهترین دلیل است بر اینکه اینها اهل دوزخ نیستند؛ چون اگر قرار باشد کسی به دوزخ برود، بالاترین ترس دوزخ است. جالب است بدانید این وصف، وصف اولیاء خدا است. «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۱</sup>. اولیاء خدا اینطوری هستند هرکس به درجه ولایت الهی رسید «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» این آیه وقتی نازل شد که آقای آمد و گفت این کشیشهایی که از دنیا رفته‌اند چون در عصر بعثت نبوی بودند اهل دوزخند آیه نازل شد که نه این طوری نیست مسیحی بوده که باشد دستش به حق نرسیده اما اهل عمل صالح بوده و به روز قیامت و خدا هم ایمان داشته پس اهل بهشت است. این منطق که کافر دوزخی است حتی اگر قاصر باشد و دنبال حق بوده منطبق یهود است. اگر این آیه را برای مردم ترجمه کردیم: یهود گفتند هیچ کس داخل بهشت نمی‌شوند جز یهودی و نصرانی، فوراً به ما ایراد گرفتند و گفتند شما مسلمانان هم همین را می‌گویید. چه چیز جوابشان می‌دهیم؟ چه طور دفاع کنیم؟ می‌گوییم نه آقا ما این طور نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم اگر کسی واقعاً دنبال حق و حقیقت بود و به آن نرسید آن اهل بهشت است و این هم سند آن است. اینها بحثهای بسیار ارزشمند ولی مهجورند. باز در سوره حج می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»<sup>۲</sup>، خدا شاهد همه چیز است و می‌داند باطن این شخص را که دنبال حق بوده و یا دنبال باطل بوده است. «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»، روز قیامت بین آنها تفرقه می‌اندازد. مجوس همه از یک سنخ نیستند، مسیحیان همه یک سنخ نیستند و یک روال ندارند حقیقت وجودیشان یک جور نیست. آیات قرآن در این مورد بسیار است. امیدواری برای کسانی است که کفر ظاهری دارند اما در باطن دنبال حقند.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ وَسُودْنَا وَنُبِّئْنَا مَعْدًا وَآلَهُ الطَّاهِرِينَ

### خلاصه مطالب:

ج : حساب دقیق در نظام هستی

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره آیه ۶)

اقسام کفر:

۱ و ۲ - کفر انکار

الف: انکار از روی جهل

ب: انکار از روی علم

انکار جهلی

کفر دهریها (مادیها) «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا...» (۲۴ جاثیه) و مشابه (۳۷ مؤمنون)

انکار علمی ← «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ...» (۱۴ نمل)

«...فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ...» (۸۹ بقره)

۳- کفر نعمت :

- «لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (۷ ابراهیم)

۱- همان

۲- یونس آیه ۶۲

۳- حج آیه ۱۷

- «وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (۱۲ لقمان)

- «...وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (۴۰ نمل)

۴- کفر ترک اوامر الهی:

- «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ...» (۸۴ بقره)

۵- کفر برایت:

- «...كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ...» (ممتحنه ۴)

- «...فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ...» (۲۵۶ بقره)

- «...إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ...» (۲۲ ابراهیم)

- «تَمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا...» (۲۵ عنكبوت)

- آیا همه کفار بجهنم میروند؟

حقیقت کفر ← حق ستیزی

تقسیم دیگر کفر

کفر ظاهری ← بظاهر بر دین حق نبودن

کفر باطنی ← در باطن حق ستیزی بودن

اقسام کفار:

۱- جاهل:

الف: قاصر: - حق طلب

- باطل طلب

ب: مقصر معذب هر طور خدا بخواهد.

حاصل: کافر قاصر که در باطن حق طلب باشد، حتی اگر بحق نرسد اهل نجات است.

قرآن:

- «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ...» (۹۸ نساء)

- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ...» (۶۲ بقره)

- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ...» (۱۷ حج)

۲- عالم (معاند) عذاب جاودانه